

محمد به معشوقش پیوست

«محمد عباسی» از رفقای من هم معاون تیب امام صادق (ع) بود. یک خاطره از او را خوب یادم هست. شب قبل از حرکت بود. می‌خواستیم برویم منطقه. من و چند نفر دیگر در چادر خواب بودیم؛ حوالی ساعت ۱۱ شب. دیدم این (محمد عباسی، آمد من را بیدار کرد. گفتم: «این موقع شب چه کار داری؟ ناسلامتی فردا حرکت داریم مرد مومن!» گفت: «پاشو بگی؟» گفت: «تو ولایت‌پذیری از مافوق سرت نمیشه؟!» گفت: «ولایت این موقع شب؟!»

معلوم شد «محمد عباسی» زنگ زده خانه که از حال خانمش خبر بگیرد. خانمش باردار بود. بهش خبر داده بودند که خانمش را برده‌اند بیمارستان. محمد هم زنگ زده بیمارستان و خبردار شده که پسرش به دنیا آمده. خلاصه اصرار کرده بوده و توانسته با خانمش تلفنی حرف بزند. خانمش پرسیده بوده: «اسم بچه رو چی بذارم؟» محمد هم گفته بوده: «موقتاً بذار روح الله. اگه من برگشتم که اسمش همون روح الله بمونه. اگه هم برگشتم، اسم من رو بذار روی پسرمون.» خانمش هم منقلب شده و گریه کرده و پرسیده: «مگه خبره؟!» محمد هم

بعد موقع رفتن گفت: «حسین! شفاعت نمی‌خوای؟!» دستش را گرفتم و گفتم: «آخر تو و شهادت؟!» به خودش بچه‌رو چی بذارم؟ ولی برای خودم معلوم بود که شهید می‌شود. نور بالا می‌زد. خلاصه موتور را روشن کرد و گفت: «خدا نگهدار.» گفتم: «به امید دیدار.» گفت: «دیگه من رو نمی‌بینی.» یک ساعت بعد، من رفتم کمک نیروهایی که در «تپه گچی» بودند. حسابی خسته بودم. از زور خستگی تکیه دادم به یک دیواری و چشم‌هایم روی هم افتاد. خواب دیدم من و محمد عباسی و یکی از رفقا با همیم. توی خواب دیدم ناگهان یک گلوله توپ می‌خورد وسط جمعمان. توی خواب من محمد عباسی شهید شد. پای من هم قطع شد. یک دفعه از خواب پریدم. دیدم صدای بی‌سیم بلند است. سردار شوشتری می‌گفت: «محمد عباسی کجاست؟ کجاست؟» محمد عباسی کجاست؟ عباسی را برای من پیدا کنید.» آخرش یکی از فرمانده‌های گردان آمد پشت بی‌سیم و گفت: «عباسی به معشوقش پیوست!»

برشی از گفت وگو با حسین رضوانی، رزمنده و جانباز سال‌های دفاع مقدس می‌توانید روایت کامل حسین رضوانی از سال‌های جنگ تحمیلی را در ویژه‌نامه قصه پلاک‌ها، بخوانید.



زیارت نیابتی

نیت کرده‌ام کشیک را به نیابت یکی از رفقای قدیم که به تازگی مرحوم شده بجا بیاورم. پیام‌های «التماس دعا، به‌خاطر کرونا» از دور و نزدیک و عزیزان بیماری که مدنظر دارم و پیام‌هایی که تا دیروقت می‌رسد، حسابی ذهنم را مشغول کرده است. به ازای هر کدام یک بار رو به صریح زیارت و دعا می‌خوانم. یک جوان رندی ردمی شود و در گوشم می‌گوید که: تن‌هاخور نباشی. هر چی گرفتی برای ما هم بگیر. ناخودآگاه آهی می‌کشم که: مرد حسابی! چه می‌گویی؟! اینجا از خودمان هم یادمان می‌رود. واقعا این شب و روزها حجم دل‌های متوجه به این بارگاه به واسطه گرفتاری‌ها خیلی زیاد شده است. طبق وظیفه، به‌زاتری محترمانه عرض می‌کنم که: چنانچه ماسک لازم دارید تقدیم کنم. جوان خوشمزه‌ای است. مزاح می‌کند

اینجا طلسم گنج خدایی، شکسته باش پابوس لحظه‌های رضایی، شکسته باش در کوهسار گنبد و گلدسته‌های او حالی بیبچ ومثل صداپی شکسته باش وقتی به گریه می‌گذاری در رواق‌ها سهم تمام آینه‌هایی شکسته باش هر پاره‌ات در آینه‌ای سیر می‌کند یعنی اگر مسافر مایی شکسته باش اینجا درستی همگان در شکستگی است تا از شکستگی به‌درآیی شکسته باش در انحنای روشن ایوان کنایتی است یعنی اگر چه غرق طلایی شکسته باش آنجا شکستی و طبلیدند و آمدی اینجا که در مقام فنایی شکسته باش حسن دلبری

تاریخ تولد: ۱۳۲۹/۰۷/۱۵
محل تولد: مشهد
محل شهادت: نفت شهر
نحوه شهادت: درگیری با نیروهای بعثی



تاریخ تولد: ۱۳۲۹/۰۷/۱۵
محل تولد: مشهد
محل شهادت: نفت شهر
نحوه شهادت: درگیری با نیروهای بعثی

پیروزی بر فراز آسمان

به یاد شهید صیاد شیرازی از فرماندهان غیور دوران هشت سال دفاع مقدس

علی که از بچگی به واسطه شغل پدر از این شهر به آن شهر در رفت‌وآمد بود و بر روی شانه‌های پدر در کنار ستاره‌های درجه‌اش بزرگ شده بود، میل به دانش نظامی ناخواسته در دلش ریشه کرده بود. سال ۴۲ بعد از دیپلم، بدون ذره‌ای تعلل وارد دانشکده افسری شد و چهار سال بعد در حالی از آنجا بیرون آمد که رشته توپخانه را تمام کرده بود. زبان انگلیسی اش را هم در همان ارتش دنبال کرد و آن قدر مسلط شد که علاوه بر تدریس، می‌توانست با خیال راحت به اولا‌همای آمریکاسفر کند و دوره هواسنجی بالستیک را در راستای تکمیل رشته تحصیلی اش فرا بگیرد. وقتی برگشت تهران، اوایل انقلاب بود. دستش از دانشی پر بود که دشمنان فعلی مملکتش به او آموخته بودند. حالا می‌توانست تمام آنچه را که به‌خوبی از آمریکایی‌ها آموخته بود، علیه همدستی‌هایشان با صدام حسین پیاده کند. پس با درجه سرگردی عازم غرب و در رکاب مصطفی چمران مشغول فرماندهی عملیات‌هایی شد که در نهایت سندهج را توانست به دست بگیرد. برای همین دستاورد بزرگ هم به درجه سرهنگی رسید اما بنی‌صدر و سعایت‌هایش، دست از سر صیاد شیرازی که می‌خواست بی‌حاشیه کارش را پیش ببرد، برنداشت. پس با تنزل به سرگردی، سکوت کرد و با خلع بنی‌صدر به جایگاه اصلی اش برگشت. صیاد شیرازی خوب می‌دانست رمز انسجام و موفقیت نیروی نظامی کشور در هماهنگی ارتش و سپاه است. پس بار دیگر با عنوان سرهنگ به فرماندهی نیروی زمینی



آزاده چشمه سنگی نویسنده



زیارت اولی

مرتضی نادرلو و همسرش که سه سال پیش و قبل از شیوع کرونا از زنجان به زیارت امام رضا (ع) آمده بودند، حالا همزمان با شهادت امام مهربانی‌ها به پابوسی اش آمدند تا دخترکشان برای نخستین بار در چنین ایامی دیدگانش با بارگاه منور رضوی پررور شود.



عکس: احمد حسینی/شهرآرا



قاب ایستادگی

حمید سبحانی | طبق آمار، در بازه هشت ساله جنگ، ایران با تعداد ۱۹۷ هزار تا ۲۱۳ هزار نفر شهید و ۵۸۳ هزار نفر جانباز روبه‌رو شده است. همه مردان این آمار همسریا فرزند مادری بوده‌اند. گرچه زنان بسیاری در پشت

جبهه و حتی خط مقدم امور مختلف پشتیبانی را انجام می‌داده‌اند اما مهم‌تر از آن قبول دوری همسران و فرزندان برای رفتن در دل‌خطر و جنگ بوده است. طبق آمار مادری بوده یا هستند که بیش از پنج تا ۹ شهید را در جنگ اهدا کرده‌اند اما در این بین حکایت مادران منتظری که خبر شفاف‌ی از سرزشت فرزندان در جنگ نداشته و ندانند یا پیکر آن‌ها برنگشته بسیار متفاوت است. طبق آمار رسمی ۱۳ هزار شهید مفقودالآثر وجود دارد که ۱۰ هزار نفر آن‌ها شناسایی شده‌اند و هنوز ۳ هزار شهید دیگر شناسایی نشده‌اند. ساسان مؤیدی متولد ۱۳۳۸ یکی دیگر از عکاسان بنام جنگ است که در نشریه سروش فعالیت داشته. او در ۱۷۹ مأموریت جنگی حضور داشته است و از شاخص‌ترین عکس‌های او می‌توان به فاجعه شیمیایی حلبچه، بمباران تهران، بدرقه اعزام رزمندگان و... اشاره کرد. در عکسی که سال ۶۳ از بدرقه رزمندگان ثبت کرده است، با وداع یک مادر و فرزند روبه‌رو هستیم. عکس شاعرانه مؤیدی به‌طور مستقل روایت خود را برای مخاطب جدا نقل می‌کند. مادرانگی و بار درماتیک این عکس آن قدر زیاد است که جغرافیا و بوم را پس می‌زند و می‌تواند هر مخاطبی را درگیر خود کند.



میشاق نامه
اخلاق حرفه‌ای
شنبه
۶ مهر ۱۴۰۱
۱ ربیع‌الاول ۱۴۴۴
شماره ۳۷۷۰
Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

اذان ظهر ۱۱:۲۲:۱۱ نیمه شب شرعی ۲۲:۴۵:۵۸
غروب آفتاب ۱۷:۰۲:۵۵ اذان صبح فردا ۵:۴۵:۵۳
اذان مغرب ۱۷:۳۸:۱۷ طلوع آفتاب فردا ۵:۲۵:۵۶

- روزنامه فرهنگی-اجتماعی-اطلاع‌رسانی
- صاحب امتیاز و مدیر مسئول: شهرداری مشهد
- مدیر عامل: مدیر عامل: مهدی موسوی مهر
- سردبیر: مهدی موسوی مهر
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمایان: ۳۷۲۳۴۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۳۴۳۱۰
- شماره پانک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



طرح: جلال حاجی زاده

خوش به حال زائران



رفته‌اند و او حالا نایب‌الزیاire آن‌هاست. به اینکه زائران امام مهربانی چه قدر آرزوهای بزرگی دارند و عجب جای خوبی برای طرح آرزویشان پیدا کرده‌اند. به میدان شهدا که رسیدیم زائران آقا بعد از ساعت‌ها پیاده‌روی داشتند به مراد دلشان می‌رسیدند. آن‌ها بدون توجه به هیچ چیزی جشمانشان گره خورده بود به حرم و انگار این نیم ساعت آخر هرچند دشوار اما به نظرشان نمی‌آمد. راستش را بخواهید به حال همه زائران مسجد حضرت رسول (ص) و به همه زائران پیاده‌ای که در میدان شهدا دیدم حسرت خوردم. آن‌ها قدر حضور در حرم را می‌دانند، می‌دانند از امام رضا (ع) چه بخواهند، می‌دانند در رکعت نماز زیارتشان چقدر ارزشمند است. مشهد حالا در معرض توجه همه غریبان جهان است. خیلی‌ها آرزو داشتند تا این روزها در مشهد باشند. در صحن حرم زانو بزنند و با امام رضا (ع) درد دل کنند.



روزنامه نگار سید محمد رضا هاشمی

دیروز برای تهیه گزارش از افغانستانی‌هایی که با هدف رفتن به کربلا و شرکت در پیاده‌روی اربعین از مزارشرف به مشهد آمده‌اند، رفتم مسجد حضرت رسول (ص) در پنجن ۹۷. آن‌ها که نزدیک به ۲۰ نفر بودند طبق برنامه حالا باید عراق می‌بودند. اما چون روادید عراق برایشان صادر نشده بود، اربعین به کربلا نرسیدند و حالا نزدیک ۱۰ روز است صبح به صبح حرم امام رضا (ع) می‌روند و اندازه تمام روزهایی که در حسرت زیارت بوده‌اند «امین...» می‌خوانند. عزیز، ۳۲ ساله یکی از آن‌هاست. در بازار مزارشرف مغازه دارد و حالا برای اولین بار است که مشهد آمده است. وقتی از او پرسیدم چشمت که به‌گنبد طلا افتاد از امام رضا (ع) چه خواستی، بغضش ترکید. گفت: «من از امام رضا (ع) صلح خواستم و آمدن آرامش به کشورم را، در راه برگشت به روزنامه به عزیز و همسفرانش فکر کردم. به علی آقا که می‌گفت پدر و مادرش در حسرت زیارت امام رضا (ع) از دنیا

آهنگ رزم

محمد علی گلپایگانی، ملقب به محمد گلریز، از خواننده‌های مشهور ترانه، تصنیف و سرودهای حماسی و انقلابی است که در سال ۱۳۲۵ در تهران به دنیا آمد. عمده شهرت او به خاطر خواندن آهنگ‌های مربوط به دفاع مقدس و جشن‌های ملی مثل ۲۲ بهمن است. یکی از ترانه‌های قدیمی محمد گلریز، «وطنم، است که لحنی حماسی دارد.



برای شنیدن این قطعه دفاع مقدسی کد روبه‌رو را اسکن کنید